



۲۰۱۵/۱۱/۱۶

عارف عباسی

دوست محترم، همراه و هم صدا و همنوایم

جناب حمید انوری!

دروود و احسنت به شما.

ایکاش قلم را توان آن می بود که احساس برانگیخته شده در قلم را از اثر ناب شما بازگو می کرد. پدیده ای با این همه صلابت و درخشندگی زبان را ز توصیف آن بیچاره می سازد. پیوند احساس انسان دوستی شما که از اعماق قلب تان برخاسته قلم وارسته شما را در اعجاز آفرینی دستور بخشیده.

این اثر به حدی با احساس واقعی و عواطف سترگ انسانی نوشته شده که سرشک اندوه جانکاه از چشمان سنگدل ترین انسان را با ذره احساس سرازیر می سازد. غم های بیکران ملت معصوم، مظلوم و اسیر افغانستان به نحو، شیوه و سبک بلند ادبی داستان شده که از دیده اشک چه بلکه خون می ریزاند.

کلمات چون مروارید سچ کنار هم مانده شده و امیل غم ها، درد ها؛ بیچارگی های هموطنان ما از آن ساخته شده و در گردن انسان با درد و احساس آویخته گردیده.

در پهلوی هزاران جنایت هفت ثوری ها، تنظیمی ها دهشت و وحشت طالبانی و راه گم نمودن متهاجمین خارجی و انتحاری های نوین و تلفات بی شمار ناشی از آن، وحشیانه ترین و فجیع ترین قتل هفت نفر هموطن ما به شمول این فرشته معصوم «شکریه» را نمی توان در قلمرو آدمیت ره بخشید و توجیه در زیر عنوان دین و مذهب و شریعت نمود. تصور صحنه کارد به گلوی شکریه ماندن استخوان می سوزاند و فرزند و دلبنده هر که را در همان حالت پیش چشم می آورد. نعره داد خواهی را به پیش کدام قضاء بلند کرد و چگونه در کله وحشی های آفریدگاران این جنایت پیشگان راه یافت.

چرا ناف این وطن را با تیغ غم بریدند؟ چرا آنکه قلم زنش خوانند قلم این وطن را به مصیبت و بدبختی زد؟ چرا باشندگان این میهن با آرامش، سرور، صلح و زیست باهمی بیگانه شدند؟ چرا فرشتگان صمیمیت، محبت، اخوت و رحم و دلسوزی تارک این دیار شده جای خود به اهریمنان و دیو های غول پیکر مهیب خون و آتش دادند.

مردمی که در جهان حماسه آفرید غریو آزادی و آزادی خواهی اش قاره ها را لرزاند و برق شمشیرش در بند افتادگان را آزاد ساخت و بار ها زنجیر اسارت شکست. چرا امروز چنین بیچاره، در مانده و زمین گیر شده و در اسارت مشتی جنایتکار، قاتل، رهن و مفسد نوکر بیگانه در آمده و عزت، غرور، شرافت، آبرو و کرامتش پامال هوس ها و خواسته های پلید این ددمنشان گردیده.

انوری صاحب! پدیده ناب شما با قلم رسا و توانا درامه غم انگیز دنباله دار این ملت را چنان عالی و برارنده تمثیل نموده که عالمی واقعیت ها را با خود دارد و از دل رؤف با عاطفه شما برخاسته و به دل های هم فکran و هم نظران شما نشسته.

ندای بسیار به موقع شما بر خواب رفتگان پیش آهنگ، قافله سالار، بیدار و هوشیار وطن قابل تائید و تحسین است که تا به کی به ضرب دهل جانی و مفسد پا کوبید و تا به کی در طلسم شوم این اسارت زیست. قیام های خونبار راه نجات نیست و این وطن آن را بی شمار تجربه نموده بلکه قیام اصیل مردمی با پیوند محکم و صادقانه وحدت ملی و ایستاده شدن تاجک، هزاره، ازبک، پشتون، ترکمن، ایماق، بلوچ و نورستانی پهلوی هم دگر تحت رهبری منورین، روشنفکران فارغ از هر قید و بند، پیش تازان و نیروی جوان مترقی هر قوم پایه مقاومت مسالمت آمیز و مدنی را گذاشتن میتوان یگانه راه نجات این وطن دانست در آن صورت هیچ قدرتی در برابر نیروی عظیم ملی مقاومت نتوانسته و هیچ خس و خاشاکی را یارای ایستادگی در برابر سیلاب و طوفان خشم مردم نیست.

در جا های دگر همچو حوادث مؤجد حرکت و قیام مردمی شده وحدت می آفریند، راه می سازد، هدف مشخص می کند و وحدت به میان آورده کینه، کدورت و خصومت پارینه را می زداید. ولی در وطن ما مثل فاجعه کشتن فرخنده احساسات غلیان نموده و بعد از چندی فروکش نموده بدست فراموشی سپرده می شود. تظاهرات باید سر آغاز ایجاد تشکل پایدار اصلاح طلبی و عدالت خواهی باشد.

در حالی که شایستگی و وارستگی اندیشه های عالی و توانایی بی همتای قلم تان را در ترتیب این سبد گل و مجموعه رنج ها، غم ها و مصائب دیروز و امروز متواضعانه تبریک می گویم. انتخاب این سروده دختر افغان که نه تاجکم، نه ازبک، نه پشتون، نه ایماق و نه بلوچ و در مذهب نه شیعه ام و نه سنی من افغانم و میهنم افغان ستان است جلوه گر واقعیت جامعه و طرز دید هوشیارانه ملت است و این صدای راستین مردم است. برکت به قلم شما و به آرزوی صحت، سعادت و موفقیت های مزید تان.

پایان